

دیپلماسی فرهنگی از دریچه نواشاعه‌گرایی تأثیرات فناوری اطلاعات بر دیپلماسی فرهنگی

رضا حقیقی^۱

چکیده: دیپلماسی فرهنگی به عنوان یک ابزار کارآمد و قابل انعطاف در سیاست خارجی، زمینه‌ساز ارتقای سطح مناسبات میان دولت‌ها و به تبع آن افزایش تفاهم میان ملت‌ها و ایجاد صلح و ثبات بین‌المللی است. این ابزار مهم، از طریق گسترش مبادلات فرهنگی-هنری، توسعه همکاری‌های علمی-آموزشی، تعامل نخبگان جوامع، آموزش زبان، رفع موانع زبانی و... بسترهای مناسب درک متقابل جوامع بشری از یکدیگر را فراهم می‌آورد. امروزه با ناکارآمدی راهکارهای الزاما «قدرت محور» در حل چالش‌ها و مناقشات جهانی و برقراری امنیت بین‌المللی، نیاز به استفاده از این پدیده بیش از پیش در میان دولت‌ها احساس می‌شود. اما از آنجا که با تحولات شگرف در عرصه فناوری اطلاعات و ارتباطات، مفهوم «دیپلماسی فرهنگی» نیز دستخوش تغییر گردیده و متولیان مسائل فرهنگی را ملزم به بازتعریف این مهم نموده است، مقاله پیش رو بر آن بوده تا ضمن ارائه تحلیلی بدیع از دگرگونی در وضعیت نقل و انتقال پدیده‌های فرهنگی، با نگاهی معطوف به تحولات عصر حاضر و لحاظ نمودن مؤلفه‌های تکنولوژیک، آرایشی جدید از یک دیپلماسی فرهنگی کارآمد را به معرض نمایش گذارد و بدین منظور، با معرفی رهیافتی ابتکاری و روزآمد، برگرفته از مکتب اشاعه‌گرایی؛ (نواشاعه‌گرایی)، به این مقوله پرداخته و تأثیر متغیرهای نوین بر دیپلماسی فرهنگی را در چارچوب این تئوری مورد ارزیابی قرار داده است. بررسی نقش دولت‌ها در مراودات فرهنگی، کارکرد پارامتر قدرت در اشاعه فرهنگ‌ها و لزوم توجه به حفظ توازن در استفاده از ابزارهای فرهنگی. به‌منظور اجرای بهینه سیاست خارجی و کسب منافع ملی، ازجمله مباحث دیگر این پژوهش است.

واژگان کلیدی: دیپلماسی، دیپلماسی فرهنگی، اشاعه‌گرایی، نواشاعه‌گرایی، فناوری اطلاعات.

۱. آقای رضا حقیقی، کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای اداره اول آسیای شرقی وزارت امور خارجه.

دیپلماسی فرهنگی حوزه‌ای از دیپلماسی است که به برقراری، توسعه و پیگیری روابط با کشورهای خارجی از طریق فرهنگ، هنر و آموزش مربوط است. دیپلماسی فرهنگی فرآیند موثری است که توسط آن، فرهنگ یک ملت به جهان بیرون عرضه می‌شود و خصوصیات منحصر بفرد فرهنگی ملت‌ها در سطوح دوجانبه و چندجانبه ترویج می‌یابند.^(۱)

اکنون جای این پرسش است که تحولات تکنولوژیک عصر حاضر در مکانیسم این فرآیند چه تاثیراتی گذاشته و وقوع انقلاب در حوزه فناوری اطلاعات چه پیامدی را برای مبادلات فرهنگی در عرصه‌ی بین‌المللی به دنبال داشته است؟ از طرفی عملکرد دولت‌ها در چنین شرایطی در عرصه‌های فرهنگی چگونه باید باشد تا منافع ملی آنها به بهترین نحو ممکن برآورده گردد؟

پژوهش حاضر درصدد آن است تا به منظور تجزیه و تحلیل این موضوع، چارچوب نظری نوینی را ساخته و مقوله دیپلماسی فرهنگی را از منظری جدید بررسی نماید. لذا در این راستا، ابتدا نظریه فرهنگی «اشاعه‌گرایی»^۱ را مورد مطالعه قرار داده، سپس در گام دوم به تطبیق اصول این نظریه با وضعیت فعلی حاکم بر جهان پرداخته که خود، به طراحی ایده‌ای جدید انجامیده است. به عبارت دیگر با توجه به وابستگی این نحله فکری (اشاعه‌گرایی) به عینیات و مقتضیات زمانی اوایل قرن بیستم، ضمن مقایسه و تحلیل تطبیقی این تئوری با تحولات زیستی و دستاوردهای نوین بشری و لحاظ نمودن تغییرات ناشی از پارامتر زمان، پیچیدگی‌های مبادلات فرهنگی حاضر مورد تفسیر و بررسی قرار گرفته است. از سوی دیگر اگر چه ندرتاً برخی تئوری‌های روابط بین‌الملل نظیر «کارکردگرایی» تا حدودی به نقش فرهنگ‌ها در سیاست خارجی توجه داشته‌اند، اما از آنجا که نگاه اکثر نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل به مقوله فرهنگ، نگاهی جنبی و تقلیل‌گرایانه است، لذا از نقطه‌نظرات اندیشمندان اشاعه‌گرا (حوزه انسان‌شناسی فرهنگی) که با موضوع این تحقیق قرابت خاصی داشته و از قدرت مفهوم-سازی و تحلیل نسبتاً بالایی برخوردار بوده استفاده شده است.

اشاعه‌گرایی گرایشی نظری است که در اواخر قرن نوزدهم ظهور کرد و تا اواسط قرن بیستم تداوم یافت. زادگاه این تئوری، حوزه زبان آلمانی در کشورهای آلمان،

اتریش و بخشی از سوئیس بود که تا اندازه زیادی در هماهنگی و انسجام با یکدیگر قرار داشتند و گرایش‌های مردم‌شناسی به صورت یکسانی در آنها تعمیم یافتند. از صاحب‌نظران برجسته این مکتب می‌توان به افرادی چون راتزل، ویلهلم اشمیت^۱ و فریتس گربنر^۲ (بنیانگذاران مکتب اشاعه‌گرایی وین) اشاره کرد که نقش به‌سزایی در ترویج این نظریه ایفا نمودند.^(۲)

برخی مفاهیم تئوری اشاعه‌گرایی

پیش از تشریح تئوری اشاعه‌گرایی و پرداختن به اصول و اهداف آن، لازم است برخی مفاهیم کلیدی این نظریه به اختصار توضیح داده شوند. دانش‌واژه «اشاعه» که محور بحث‌های این تئوری است به معنای گذار یک پدیده فرهنگی از یک جامعه انسانی به جامعه‌ی دیگر است. مقصود از «گروه پدیده‌ها» مجموعه‌ای از پدیده‌های فرهنگی نظیر نوع مسکن، نوع معیشت، نوع پوشش، نوع غذا، نوع هنرها و غیره است. که در نقطه‌ای خاص به همراه یکدیگر دیده می‌شوند.

همچنین دو مفهوم دایره فرهنگی یا تمدنی و حوزه زمانی که از دستاوردهای نظری مکتب اشاعه‌گرایی وین بوده‌اند، به‌کرار در مباحثات اندیشمندان اشاعه‌گرا به کار می‌روند. «دایره فرهنگی» یک پهنه جغرافیایی است که در آن، گروه زیادی از شباهت‌های فرهنگی در قالب اشیاء، نهادها، باورها، فنون و غیره مشاهده می‌شود به‌صورتی که بتوان مرزهای این پهنه را با خارج از آن ترسیم کرد. به عبارتی می‌توان گفت دایره فرهنگی حوزه‌ای است که در آن یک «گروه پدیده فرهنگی» خاص مستقر است. در هر دایره فرهنگی علاوه بر وجود شباهت‌ها باید یک «کانون اشاعه» را نیز مشخص نمود. کانون اشاعه به معنای نقطه‌ای است که زنجیره‌های پدیده‌های فرهنگی، از آن در مسیرهای متفاوتی گسترش یافته، عمل اشاعه را به انجام می‌رسانند. کانون اشاعه لزوماً در مرکز دایره فرهنگی قرار ندارد به عبارت دیگر اشاعه، هر چند از یک نقطه و در همه جهات آغاز می‌شود اما میزان اشاعه در همه جهات، به یک اندازه نیست. در برخی از جهات ممکن است اشاعه به‌کندی انجام پذیرد یا به موانع مختلفی برخورد

1. Wilhelm Schmid (1868- 1954)

2. Fritz Graebner (1877- 1934)

کند. این موانع می‌توانند شامل موانع طبیعی (جغرافیایی)، فرهنگی (نظیر وجود یک تمدن قدرتمند)، سیاسی (مانند وجود دولت‌های ایدئولوژیک و مخالف با ورود فرهنگ دیگری به دایره‌ی خود) و یا مرزهای محافظت‌شده نظامی باشند. همچنین برعکس ممکن است وجود عواملی باعث افزایش سرعت اشاعه و گسترش مسیرها شوند. مثلاً حمایت سیاسی، مبادلات اقتصادی، مهاجرت و غیره...

پهنه یا حوزه زمانی مفهوم دیگری است که در اشاعه‌گرایی مکتب وین به آن پرداخته شده است. در این حوزه محور اصلی پژوهش، بعد تاریخی است. بدین معنا که در بررسی پدیده‌های فرهنگی به قدمت آنها توجه می‌شود و در واقع، تحقیق به سمت رویکردی باستان‌شناختی سوق می‌یابد و البته از مشکلاتی چون شکنندگی داده‌ها رنج می‌برد. چه اینکه گاه، کشفیات جدید فرضیه‌های سابق را زیر سؤال می‌برند. به هرصورت در مکتب اشاعه‌گرایی بُعد جغرافیایی بیشتر از بعد تاریخی مد نظر قرار گرفته است.^(۳)

اصول و اهداف اشاعه‌گرایی

وجود شباهت‌های فرهنگی و نیز بررسی چگونگی تغییرات فرهنگی در جوامع مختلف بشری، محور مطالعات اشاعه‌گرایان را تشکیل می‌دهد. اشاعه‌گرایان به دنبال شناسایی عناصر مشابه موجود در فرهنگ‌های متفاوت بوده و علت وجود این شباهت‌ها را تاثیرپذیری جوامع از یکدیگر می‌دانند. به عقیده آنان، گذار تدریجی پدیده‌های فرهنگی از جامعه‌ای به جامعه دیگر که عمدتاً ناشی از همجواری جغرافیایی بوده و یا به واسطه اشکال غیرمستقیم همجواری نظیر انتقال شناسه‌های فرهنگی توسط جهانگردان و بازرگانان صورت پذیرفته، سبب وجود عناصر مشابه فرهنگی در جوامع مختلف گردیده است. تحلیل اشاعه‌گرا، بر حرکت اشاعه در آن واحد در دو بُعد مکان و زمان (جغرافیا و تاریخ) استوار است. به‌طور خلاصه اصول تئوری اشاعه‌گرایی که برگرفته از نظریات ژان پواریه^۱ اندیشمند اشاعه‌گرای فرانسوی است، بدین شرح می‌باشند:

1. Jean Poirier

۱. قابلیت بالای فرهنگ‌ها در تقلیدپذیری و تاثیرپذیری از محیط بیرونی و محدودبودن قدرت ابداعات و اکتشافات در جوامع انسانی (ابداعات محدود اما فرهنگ-پذیرها و اشاعه‌ها فراوانند).
 ۲. تماس و همجواری فرهنگ‌ها به دلیل همجواری جغرافیایی و یا اشکال غیرمستقیم همجواری (توریسم - بازرگانان) علت اصلی تغییرات فرهنگی در جوامع مختلف است.
 ۳. شناسه‌ها یا بخشهایی از یک فرهنگ به هنگام وارد شدن به فرهنگی دیگر، تحت شرایط خاص فرهنگ جدید و شرایط انتقال دچار تغییر شده و دگرگون می‌شوند.
 ۴. میان عناصر فرهنگی اشاعه یافته (گروه پدیده‌ها) وابستگی متقابل وجود دارد بدین معنا که گروه پدیده‌های فرهنگی عموماً به صورت منسجم هستند و همراه با هم تغییر می‌کنند.^(۴)
- خلاصه اینکه هدف اشاعه‌گرایی را می‌توان تعیین پدیده‌های فرهنگی در جوامع مختلف، شناخت مسیرهای اشاعه، درک چگونگی شکل گرفتن این مسیرها و تحلیل اشاعه و تغییر پدیده‌های فرهنگی دانست. با توضیحات مشروح ارائه شده، در گام بعدی اصول مکتب اشاعه‌گرایی مورد نقد و بازنگری قرار گرفته، به کمک آن مقوله دیپلماسی فرهنگی در شرایط جدید بین‌المللی بررسی خواهد شد.

تحول در مفهوم اشاعه و ضرورت بازتعریف رهیافت اشاعه‌گرایی

الف) دولت‌ها به‌مثابه کانون‌های اشاعه: نخستین فاکتوری که در تحلیل اشاعه‌گرایی از دیپلماسی فرهنگی دستخوش تحول می‌شود، مفهوم «کانون اشاعه» است. وقتی ما از دیپلماسی فرهنگی سخن می‌رانیم، اساساً نقطه آغاز حرکت را دولت‌ها به حساب می‌آوریم. بنابراین کانون اشاعه از بطن جامعه، به نهادهای فرهنگی تصمیم‌ساز دولتی انتقال می‌یابد. این درست است که سازمانها و نهادهای خصوصی و سازمان‌های غیردولتی فرهنگی (NGOها)^۱ نقش به‌سزایی در تعاملات دوجانبه و چندجانبه ایفا می‌کنند اما نقش دولت‌ها به عنوان مجرای اصلی این مبادلات انکارناپذیر است چرا که

۱. Non Governmental Organization؛ فرهنگستان زبان فارسی، اصطلاح «سمن»: «سازمان مردم نهاد» را

به عنوان معادل این واژه برگزیده است.

کماکان دولت‌ها هستند که به عنوان بازیگران اصلی نظام جهانی تسهیلات مقدماتی سازمان‌های غیردولتی و حتی آحاد فرهنگی جامعه برای حضور موفق در عرصه‌های بین‌المللی را فراهم می‌آورند (در واقع در اینجا بایستی از منظر رئالیسم به اشاعه‌گرایی نگاه کنیم!). نکته حائز اهمیت دیگر آنکه طبیعی است یک نظریه سراپا فرهنگی که به‌دنبال تحلیل جامعه‌شناختی از وقایع است توجه چندانی به مؤلفه قدرت نداشته باشد اما زمانی که دیدگاه‌های یک رهیافت فرهنگی را با نگاهی دولت‌محور وارد معادلات بین‌المللی می‌کنیم، ناگزیر به مشخص کردن وضعیت و جایگاه پارامتر قدرت هستیم. تجربه نشان داده است که عرصه تصمیم‌سازی‌های دولتمردان کشورها همیشه از نوعی عدم توازن میان روی آوردن به شاخصه‌های فرهنگی، هنجاری و توجه صرف به مؤلفه قدرت (اعم از تکنولوژیک، اقتصادی و نظامی) رنج برده است به طوری که غالباً یکی تحت الشعاع دیگری قرار گرفته است. توجه محض به پارادایم قدرت و نادیده انگاشتن کارکرد فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل، نخبگان اجرایی را در سیاست‌گذاری خارجی دچار تقلیل‌گرایی می‌کند. از طرفی افراط در بهره‌گیری از گروه پدیده‌های فرهنگی به‌منظور ایفای نقش در نظام بین‌الملل از طریق صدور هنجارها و ارزش‌های بومی بدون برآورد صحیح استراتژیک یک واحد سیاسی از خود، هزینه‌های گزافی را به‌دنبال خواهد داشت. مصداق بارز این وضعیت، بلندپروازی‌های حکومت‌های ایدئولوژی زده، فارغ از در نظر گرفتن کد راهبردی یا استراتژیک خویش است. برای مورد اول نیز می‌توان به استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه اشاره کرد که تنها با توسل به اهرم زور و بدون در نظر گرفتن شرایط خاص فرهنگی حاکم بر این منطقه، درصدد اجرای پروژه دموکراسی‌سازی است.

نتیجه‌ای که می‌توان از این قسمت بحث گرفت این است که دیپلماسی فرهنگی در کشورهایی که بازیگر عمده نظامی یا اقتصادی جهانی به شمار نمی‌روند از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است اما این بدین معنا نیست که آن دسته از کشورهایی که از قدرت تکنولوژیک، اقتصادی و نظامی بالایی برخوردارند از این ابزار بی‌نیاز هستند بلکه بالعکس این‌گونه کشورها هنگامی که پا به عرصه دیپلماسی فرهنگی می‌گذارند به‌دلیل بهره‌مندی از پشتوانه‌های قوی فنی - اقتصادی در این حوزه نیز موفق‌ترند.

کشورهایی نظیر فرانسه و هلند که نگران کاربرد بین‌المللی آتی زبان‌های خود هستند سیاست حمایت دیداری- شنیداری [زبان‌هایشان] را با امنیت ملی خود درآمیخته‌اند. اسلوونی که پس از قرن‌ها سلطه خارجی به عنوان کشوری مستقل سربلند کرده است و هیچ‌گونه منبع مهمی در اختیار ندارد، به ناگزیر فرهنگ خود را همچون ابزاری برای نیل به موجودیتی متمایز بکار گرفته است.^(۵) در نقطه مقابل، ایالات متحده آمریکا قرار دارد که سیاست‌های فرهنگی خود را جدای از استراتژی امنیت ملی دنبال می‌کند. با این وجود اخیراً دولت‌مردان ایالات متحده رویکرد نوینی را نسبت به دیپلماسی فرهنگی اتخاذ نموده‌اند. به طوری که وزارت امور خارجه آمریکا، نهاد ویژه‌ای را با عنوان کمیته مشورتی دیپلماسی فرهنگی^۱ به صورت مستقیم مأمور تحقیقات و ارائه گزارش در این زمینه نموده است. به‌علاوه وجود مقالات بی‌شمار پیرامون دیپلماسی فرهنگی در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی اینترنتی مختلف امریکایی خود گواه بر نگاهی جدید به این مقوله در این کشور است.^(۶) اینک، سئوالی که درخصوص نقش و جایگاه دولت‌ها در تعاملات فرهنگی بین‌المللی به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا دولت‌ها می‌توانند در برابر سیاست‌های فرهنگی یکدیگر اتخاذ موضع نموده و یا اعمال محدودیت کنند؟ و یا به عبارتی آیا می‌توان در پروسه اشاعه دیپلماسی فرهنگی کشورهای دیگر خللی ایجاد نمود؟ و در صورتی که پاسخ مثبت است تا چه اندازه تعقیب این استراتژی می‌تواند کارساز و موفق باشد؟ و اساساً اینگونه مواضع با چه هدفی اتخاذ می‌شوند؟ نتیجه تحقیق در این باره نشان می‌دهد؛ همان‌گونه که در طول تاریخ، گاه اقوام و ملت‌های مختلف به منظور حفظ هویت فرهنگی خویش در برابر فرهنگ بیگانگان از خود مقاومت نشان داده‌اند، دولت‌ها نیز از آنجا که به اقتضای ماهیت شکل‌گیری و نوع ساختارشان تعریفی خاص از حوزه فرهنگ دارند و برنامه‌های کلان فرهنگی خود را براساس اصولی که بدان پایبند هستند ترسیم می‌کنند، ممکن است بخشی از سیاست‌های خود را در راستای محدودکنندگی و در جهت ممانعت از هجوم و نفوذ فرهنگ بیرونی- که به زعم آنها با مبانی فرهنگ بومی در تعارض است و یا با ورود به دایره فرهنگی خودی به اجزائی از گروه پدیده‌ها مانند زبان، نوع پوشش یا نوع غذا و معیشت یا هنر لطمه وارد می‌کنند- طراحی نمایند. این نوع استراتژی به‌خصوص در

1. The Advisory Committee on Cultural Diplomacy

حکومت‌های ایدئولوژیک به وفور دیده می‌شود. البته طبیعی است که در عصر دیپلماسی، این مقاومتها و تنشها در چارچوب مناسبات عادی و حسنه دولت‌ها صورت پذیرد اما قطعاً در کاهش سطح روابط دیپلماتیک موثر خواهد بود. ونسان گریمو رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در ایران^۱ که مسئولیتهای مشابه متعددی را در سایر کشورها نظیر هند و مصر به عهده داشته است در مورد برنامه‌های فرهنگی کشور متبوعش در ایران، (در مقایسه با دیگر کشورها) بر این باور است که برای اجرای پاره‌ای از این برنامه‌ها به دلیل نبودن شرایط مطلوب و مخالفت‌های دولت ایران با مشکل مواجه است. وی اضافه می‌کند در زمینه برخی هنرها نظیر اجرای موسیقی و هنرهای نمایشی در ایران معضلاتی داریم و متأسفانه حتی در رشته‌های پذیرفته‌شده‌ای چون تئاتر و هنرهای تجسمی نیز سطح برنامه‌ها در حد ایده‌آل نیست.^(۷)

بنابراین حکومت‌ها همان‌طور که در تسریع روند اجرای دیپلماسی فرهنگی نقش اصلی و محوری را ایفا می‌کنند، در ممانعت از اجرای آن نیز می‌توانند تأثیرگذار باشند اما نکته حائز اهمیت این است که دولت‌ها در صورتی در اجرای اقدامات پیشگیرانه خود موفق خواهند بود که از پشتیبانی و حمایت صددرصد عنصر اولیه و بنیادی خویش، یعنی ملت‌ها برخوردار باشند در غیر این صورت در برابر جریان‌های فرهنگی خارجی ضمن اتلاف منابع، دچار آسیب‌پذیری و ناکامی خواهند گردید و چه بسا تضاد و یا شکاف میان دولت-ملت‌ها در نوع برخورد با فرهنگ بیگانه نتیجه‌ای معکوس به‌دنبال داشته باشد و به تسهیل در روند جذب و اشاعه آن بیانجامد. نکته پایانی که یادآوری آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد این است که، فرآیند جهانی شدن و توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات در این جرگه نیز به زیان دولت‌ها عمل نموده و اعمال اقدامات سلبی را با مشکلات جدی روبرو کرده است. پیرامون این مسئله در مباحث آتی بیشتر بحث خواهیم کرد.

ب) نو اشاعه‌گرایی: نگاه ژرف اندیشمندان اشاعه‌گرا به تغییر پدیده‌های فرهنگی در دو محور زمان و مکان، مفهوم‌سازی‌های در خور توجه این رهیافت و ارائه واژگان و اصطلاحات کارآمد، برای هر پژوهشگر مسائل فرهنگی، اجتماعی که به‌دنبال گزینش چارچوب تئوریک ایده‌آل خویش است، وسوسه‌انگیز خواهد بود. با این وجود، در

1. Vincent Grimaud. Conseiller de Coopération et d'action Culturelle. Ambassade de France en Iran

اینکه برخی اصول اشاعه‌گرایی با تحولات عصر حاضر رنگ‌باخته و تحلیل منطقی پاره‌ای از مسائل فرهنگی با این اصول قابل توضیح نیست، تردیدی وجود ندارد اما تا چه اندازه بتوان در به روز کردن این تئوری و زدودن غبار زمان از چهره آن موفق بود، قضاوت نهایی به عهده صاحب‌نظران حوزه مطالعات فرهنگی است.

* اولین اصل از اشاعه‌گرایی که با تحولات نوین جهانی به چالش کشیده می‌شود، توجه به پهنه نخست عملیاتی این تئوری یعنی بُعد جغرافیایی است که شرط لازم حرکت اشاعه را همجواری دایره‌های فرهنگی متباین می‌داند. اینک نقد اصل همجواری را با این پرسش آغاز می‌کنیم که آیا در دنیای امروز انتقال فرهنگ‌ها، منحصرأ از طریق حرکت گروه پدیده‌های فرهنگی بر روی پهنه‌های جغرافیایی صورت می‌پذیرد؟ به عبارت ساده‌تر آیا برای اینکه فرهنگ یک اجتماع بشری به جامعه دیگری تسری یابد، لزوماً بایستی این دو اجتماع در همسایگی یکدیگر باشند؟ با قدری تأنی و مذاقه در رویدادهای علمی جهان در نیم قرن اخیر می‌توان گفت: توسعه ارتباطات و فناوری اطلاعات، انسان هزاره سوم میلادی را در آستانه نظاره دنیایی متفاوت و آکنده از نوآوری‌ها و خلاقیت‌ها قرار داده است که در آن، فواصل جغرافیایی مفهوم سابق خود را از دست داده‌اند. دنیایی که شگفتی‌ساز آن خود انسان است چرا که با اتکا به هوش و ذکاوت خدادادی و توانمندی‌های بی‌نظیرش پهنه گیتی را مسخر خویش ساخته و با استیلای روزافزون خود بر آن، هر لحظه رمزی از رموز لایتناهی آن را در برابر دیدگان هموعان خویش می‌گشاید. عصر ارتباطات با داشتن پدیده‌های منحصر به فردی چون اینترنت، ماهواره‌ها و شبکه‌های تلویزیونی نامحدود، ارتباطات سیار و رسانه‌های الکترونیکی پیشرفته (در قالب پایگاه‌های اطلاع‌رسانی بی‌شمار و نشریات و روزنامه‌های online) دیگر جایی برای سخن راندن از فاصله‌ها باقی نگذاشته است ضمن اینکه این حرکت روز به روز شتاب بیشتری نیز به خود می‌گیرد. بنابراین توسعه ارتباطات و رسانه‌ها که از ابزارهای بی‌بدیل انتقال فرهنگ‌ها به شمار می‌روند، خود به شناور ساختن فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها و اشاعه سریع‌تر آنها انجامیده است.

به عقیده یکی از صاحب‌نظران، امروزه بایستی در معنای «همجواری» تجدیدنظر نمود و آنرا با ظرافت بیشتری به کار بُرد. اگر در زمان‌های گذشته، فرهنگ‌پذیری صرفاً بین حوزه‌های همسایه جغرافیایی و از طریق فرآیندهایی نظیر مهاجرت، فتح نظامی و یا [توسط] مسافران صورت می‌گرفت، امروزه بر این اشکال

فیزیکی باید نوعی همجواری مجازی یا الکترونیک و تصویری که از طریق امواج و تصاویر تلویزیونی، ماهواره‌ای، اینترنت و غیره انجام می‌گیرد را اضافه کرد.^(۸) در واقع بایستی واژه «همجواری» را از منظر دیگری تأویل نموده و براساس شرایط جدید جهانی به باز تعریف این کلمه پرداخت. اهمیت دستاوردهای بشر در عرصه ارتباطات به حدی است که برخی با دیدگاهی استعلایی، عصر حاضر را عصر یک تمدن (فناوری اطلاعات و ارتباطات) و چند فرهنگ یا چندگونگی فرهنگی^۱ می‌نامند^(۹) و ارزش و اعتبار حوزه ارتباطات را تا سر حد یک تمدن، تعالی می‌بخشند. لذاست که تأثیر این جریان بر فرآیند اشاعه و تحول در انتقال فرهنگ‌ها انکارناپذیر است. نکته دیگر اینکه توجه به نقش فناوری اطلاعات در بازخوانی مفهوم اشاعه، به هیچ روی به معنای نفی اهمیت همجواری جغرافیایی نیست. چه اینکه این پهنه عملیاتی کماکان به عنوان یکی از ملزومات «منطقه‌گرایی» در عرصه روابط بین‌الملل از جایگاه خاصی برخوردار است. در پایان این مبحث بطور خلاصه و در یک جمله می‌توان گفت: «اشاعه می‌تواند از طریق همجواری فیزیکی نیز صورت پذیرد اما تحقق آن مستلزم همجواری فیزیکی نیست.»

* «فراوانی اشاعه‌ها در مقابل محدود بودن ابداع‌ها در عرصه فرهنگ» دومین اصل از اشاعه‌گرایی است که در این قسمت به تحلیل و ارزیابی آن می‌پردازیم. اشاعه‌گرایان با ارائه این باور فکری برآنند که گوناگونی پدیده‌های فرهنگی را نه به معنای وجود پدیده‌های مستقل که به معنای وجود نمونه‌های متعدد از اصلهای محدود تعبیر کنند و از طریق این رویکرد و به کمک روش تحلیل تطبیقی به توضیح پدیده‌ها بپردازند. از طرفی اعتقاد به فراوانی اشاعه‌ها فرضیه وجود مرادفات دائم فرهنگی میان ملت‌ها را تقویت می‌کند و ردیابی موضوعات مختلف فرهنگی بر روی محورهای زمان و مکان را آسان می‌سازد.

ما هرگز درصدد آن نیستیم که وجود منشأ واحد برخی پدیده‌های به ظاهر گوناگون فرهنگی و یا روش تحلیل تطبیقی را نفی کنیم اما با مذاقه در وضعیت نقل و انتقال گروه پدیده‌های فرهنگی و تبارشناسی رخدادها و جریانات بدیع اجتماعی، به این نتیجه می‌رسیم که همان‌طور که فرآیند اشاعه به‌واسطه توسعه چشمگیر ارتباطات رو به تزاید نهاده است، پیمایش میزان ابداعات بشری نیز حاکی از جریان رو به فزونی و تکثر

آفرینش‌های نغز و بی‌بدیل انسان‌هاست. به عبارت ساده‌تر ابتکارات و ابداعات بشری نیز به موازات توسعه و رشد حرکت اشاعه، روند تصاعدی به خود گرفته‌اند. در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تنها سیری در تئوری‌های پست پوزیتیویستی نظیر مباحث پُست مدرنیسم، و در زمینه پدیده‌های فرهنگی، اجتماعی، نیم‌نگاهی به پایه‌گذاری سبک و سیاق‌های جدید، از صنعت فیلم‌سازی و هنر معماری گرفته تا موسیقی و نقاشی و ادبیات و بویژه دگرگونی در نوع پوشش و مُد، همه و همه ضرورت بازنگری در اصل اشاعه و ابداع^۱ را به ما گوشزد می‌کنند به نحوی که باید اذعان کنیم در برداشتی جدید از حرکت گروه پدیده‌های فرهنگی به این باور رسیده‌ایم که: «هم ابداع‌ها و هم اشاعه‌ها فراوانند».

نکته دیگری که لازم است در اینجا بدان بپردازیم، اهمیت «سرعت اشاعه» در فرآیند تغییر فرهنگی است. یکی از دستاوردهای مدرنیسم برای انسان عصر حاضر افزایش سرعت گذار پدیده‌های فرهنگی در میان جوامع بوده است. بدون شک، در زمینه ابداعات و ابتکارات نیز نمی‌توان نقش توسعه ارتباطات، افزایش سرعت انتقال و به‌دنبال آن فرو کاست اهمیت فواصل جغرافیایی را از نظر دور داشت. مورد مصداقی ذیل تحول در سرعت و شیوه اشاعه را به خوبی نشان می‌دهد:

در سال ۱۹۷۶ برای نخستین بار نوعی سبک پوشش و مُد، موسوم به «پانک»^۲ در لندن ظهور کرد. این سبک در اصل یکی از گرایش‌های موسیقی راک بود که با نوع خاصی از پوشش و آرایش (استفاده از لباس‌ها و آرایش‌های تند و غیرمتمعارف) همراه بود. این جریان که در میان قشر جوان طرفداران زیادی پیدا کرده بود در اواخر دهه ۱۹۷۰ در اقصی نقاط اروپا به‌طور قابل ملاحظه‌ای اشاعه یافت و رفته رفته طی دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به سراسر دنیا گسترش پیدا کرد.^(۱۰) یعنی در مدت زمانی بالغ بر یک دهه انتقال این پدیده به اطراف و اکناف جهان به طول انجامید. این در حالی است که در شرایط کنونی سرعت انتقال ابداعات فرهنگی، هنری به‌طور معجزه‌آسایی رو به فزونی

۱. شاید اعتقاد به محدود بودن قدرت ابداع و فراوانی اشاعه از آنجا نضج گرفته باشد که اختراعات و کشفیات نوع بشر در طول تاریخ غالباً در انحصار بخشی از جوامع انسانی بوده‌اند چه اینکه روزگاری که اروپای قاره‌ای در تاریکی جهل و تعصب و کشمکش‌های قرون وسطی به سر می‌برد، مشرق زمین پایگاه جهانی تولید علم و مهد صدور اندیشه‌های نو بود و امروزه دنیای غرب پیشناز نوآوری علمی و تکنولوژیک است.

گذارده و با گسترش جهانی تکنولوژی ماهواره و افزایش بی‌سابقه کاربران شبکه‌های جهانی رایانه‌ای، فاصله زمانی اشاعه آن دسته از ابتکاراتی که مورد اقبال ملت‌های مختلف واقع گردیده، از بدو پیدایش تا پایان پروسه انتقال، به جای چندین سال، به چند ماه و گاه حتی به چند روز تقلیل یافته است. از سال ۱۹۹۵ نرخ پرتاب ماهواره‌های تجاری به فضا رشد چشمگیری داشته (حدود ۳۰ ماهواره در سال) و این روند در سالیان اخیر نیز بین ۸۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. توسعه سیستم‌های LAV و DBC (بخش مستقیم ماهواره) در کنار شبکه جهانی اینترنت، زمینه تکنولوژیک جهانی شدن رسانه‌ها را به وجود آورده است.^(۱۱)

* دگرگونی پدیده‌های وارد شده در فرهنگ جدید تحت شرایط خاص آن فرهنگ و شرایط خاص انتقال و وجود وابستگی متقابل میان عناصر فرهنگی اشاعه یافته، دو پایه فکری دیگری هستند که مکتب اشاعه‌گرایی بر آنها استوار گردیده است. اگرچه در پذیرش اصل این دو باور فکری جای تردیدی وجود ندارد لکن ضروری است ضمن لحاظ نمودن پدیده همجواری مجازی یا الکترونیکی و توجه به سیر تکاملی تعاملات اجتماعی در سطوح فراملی و بین‌المللی، با دقت بیشتری به تحلیل آنها همت گماریم. در باب دگرگونی پدیده‌های وارد شده در فرهنگ جدید، بایستی میان دو مؤلفه اثرگذار یعنی «اراده حکومت‌ها» و «نقش ملت‌ها» تفکیک قائل شد. توضیح اینکه بخشی از تغییرات به‌وجودآمده در این فرهنگ‌ها، نشأت گرفته از خواست دولتمردانی است که در بهترین حالت ممکن تنها نماینده بخشی از سلاطین فرهنگی جوامع هستند و تا آنجا که دستی در کار دارند، درصد دگردیسی گروه پدیده‌های نوین و منطبق‌سازی آنها با مبانی فرهنگی داخلی و یا معیارهای مورد نظر خود می‌باشند. مصداق بارز این‌گونه اقدامات، تغییرات شکلی در شیوه تبلیغات رسانه‌های دولتی کشورهای کم توسعه است که به لحاظ محتوایی، نسخه‌های وارداتی ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی جهان غرب هستند. تلاش برای بهره‌گیری از روش‌های مدرن در مبادلات اقتصادی نظیر متدهای «بازاریابی شبکه‌ای» و تغییر صوری آنها با انگیزه بومی‌سازی نیز از این دست اقدامات به حساب می‌آیند. اما بخش دیگری از دگرگونی پدیده‌های فرهنگی وارداتی (که غالباً همراه با دانش و یا نوعی تکنولوژی جدید به جوامع دیگر عرضه می‌شوند) ناشی از دخل و تصرف ملت‌هاست.

در این حالت ممکن است غنای فرهنگی ملتی، فرهنگ وارده را متأثر نموده و تنها به برداشت‌گزینشی از محسنات آن اکتفا کند و یا بالعکس امکان دارد وجود زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی نامناسب و ناهمخوان و یا نوعی خلأ وجود آموزه‌های صحیح، به تغییرات نامطلوبی در اجزای این گروه پدیده‌ها منجر گردد (مانند پدیده رانت‌خواری برآمده از اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی در کشورهای جنوب).

گاهی اوقات، نشانگان این خصوصیات را می‌توان در «واژه‌سازی‌ها»، «گرتنه‌برداری‌ها» و در نوع ادبیاتی که مقارن با انتقال نوآوری‌های علمی، تکنولوژیک در یک جامعه باب می‌شود، مشاهده کرد و به‌واسطه آن به برخی ویژگی‌ها و هنجارها یا ناهنجاری‌های معمول آن جامعه پی برد. به‌عنوان مثال زمانی که در سال ۱۳۸۲ برای نخستین‌بار سیستم‌های دیجیتالی ثبت شماره تلفن ثابت، موسوم به Caller ID در ایران راه‌اندازی شد، در ادبیات عامیانه به جای استفاده از معادل «شماره‌انداز» برای این سامانه، عنوان «مزاحم‌یاب» رایج گردید که در واقع نشان از فقدان احساس امنیت روانی در جامعه ما داشته و حاکی از وجود نوعی بدبینی مفرط و گرایش به مچ‌گیری در میان توده‌ها بود. به هر رو، گفتمان تغییر فرهنگی^۱ از جمله موضوعات بحث‌برانگیزی است که فارغ از تعلق به مکتبی خاص، جایگاه شناخته‌شده‌ای را در حوزه مطالعات اجتماعی به خود اختصاص داده است. لذا یکی از تحلیلگران این حوزه بر این باور است که امروزه این گفتمان می‌تواند به جای رهیافت اشاعه‌گرایی در توضیح مبادلات میان فرهنگی به کار رود^(۱۲).

چهارمین اصل اشاعه‌گرایی، از وابستگی متقابل و پیوستگی زنجیروار میان اجزا و عناصر منسجم یک فرهنگ که در موقعیت اشاعه قرار دارند سخن می‌گوید. نکته‌ای که ضرورت دارد در چارچوب این باور فکری بدان اشاره نماییم این است که طبیعتاً انسانها به پذیرش آن دسته از نوآوری‌هایی که ارتقاء سطح زندگی و رفاه آنها را در پی دارد تمایل بیشتری نشان می‌دهند. در این اثنا برخی شیوه‌ها و عادات و الگوهای رفتاری نیز به عنوان حلقه‌های یک زنجیره و طفیلی این پدیده‌ها از طریق فرهنگ‌پذیری وارد جوامع میزبان می‌شوند و به عنوان نمادهای مدرنیته از اقبال گسترده‌ای برخوردار می‌گردند. مشکلاتی نظیر الگوهای اخلاقی متعارض و آنچه که

امروزه تحت عنوان رواج اباحی‌گری در جوامع کم توسعه مطرح است، ملهم از این جریان هستند. بنابراین وابستگی متقابل عناصر منسجم فرهنگ اشاعه‌یابنده در عین حال که برای حوزه صادرکننده مطلوب است، ممکن است به زدودن نمادها و زوال کامل نشانگان اصیل فرهنگ میزبان منجر شود که عواقب ناخوشایندی چون ناهنجاری‌ها و بحرانهای اجتماعی را برای حوزه‌های ضعیف به دنبال خواهد داشت.

وابستگی متقابل را از چشم‌انداز دیگری نیز می‌توان به بررسی نشست و آن، وابستگی میان عناصر فرهنگی حوزه‌های صادرکننده و پذیرنده است. در این باره باید اذعان داشت که فرآیند اشاعه در سایه مرادوات دوجانبه‌ای که در حوزه‌های فرهنگی نسبتاً برابر رخ می‌دهند موفق‌تر خواهد بود و در غیر این صورت به استیلای دایره‌های قدرتمند بر دایره‌های فاقد خلاقیت منجر خواهد شد که قطعاً نمی‌تواند نیل به اهدافی چون دیپلماسی فرهنگی کارآمد را محقق سازد.

نتیجه‌گیری

این مقاله بر آن بوده است تا ضمن ارائه تحلیلی بدیع از جریان نقل و انتقال پدیده‌های فرهنگی، با نگاهی معطوف به تحولات عصر حاضر (به‌خصوص از دهه منتهی به هزاره سوم میلادی به بعد)، آرایشی جدید از یک دیپلماسی فرهنگی موفق را به معرض نمایش گذارد. ماحصل تلاش در این زمینه، شش مؤلفه راهبردی به شرح ذیل است:

۱. راهکار مطلوب در تبیین تئوریک دیپلماسی فرهنگی، در آویختن به منطق پلورالیسم و استفاده از دیدگاه‌های مختلف در حوزه روابط بین‌الملل است. از یک سو همان‌طور که از عنوان «دیپلماسی» برمی‌آید نیابستی از نقش دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی عرصه روابط بین‌الملل غفلت ورزید و از سوی دیگر با توجه به حیطة کارکردی دیپلماسی مدنظر، که حوزه «فرهنگ» است و نیز با اعتراف به ظهور پدیده «قدرت نرم» (یعنی توانایی دستیابی به نتیجه مطلوب در صحنه روابط بین‌الملل با ایجاد رغبت و نه سخت‌گیری و اجبار. این قدرت دیگران را به پیروی و موافقت با هنجارها و نهادهای دلخواه متقاعد می‌سازد و می‌تواند عقاید یک نفر را جذاب جلوه دهد یا اینکه مسیر را به‌گونه‌ای طراحی کند که ارجحیت‌ها و آرمان‌های افراد را دگرگون سازد).^(۱۳) در دنیای امروز و تمرکززدایی از دیپلماسی به‌واسطه

بازیگران غیردولتی، ضرورت دارد قدری از تئوری‌های فرهنگ سایبر (باور به تأثیر و استیلای فرهنگ بر مؤلفه‌های «قدرت» و «امنیت» که محصول ترکیب امکانات سرمایه‌داری و تکنولوژیک) با رسانه‌های نوین است)^(۱۴) هم کمک بگیریم. در واقع حاصل انتزاع‌گزینشی یک نظریه روابط بین‌الملل با یک رویکرد جدید از نظریه‌ای علمی در باب فرهنگ، می‌تواند ما را به تحلیلی متناسب با ماهیت «دیپلماسی فرهنگی» در عصر حاضر رهنمون شود.

۲. با پیدایش اشکال غیرمستقیم همجواری، بویژه همجواری مجازی و تقویت دیپلماسی رسانه‌ای، راه بر اجرای دیپلماسی فرهنگی فعال هموارتر گردیده و لزوم به‌کارگیری مهارت‌های نوین در استفاده از این ابزار مهم سیاست خارجی بیش از پیش حس می‌شود. تکنیک‌های جذب الکترونیکی در صنعت توریسم، آموزش سیستماتیک زبان به خارجی‌ان از راه دور، توسعه روزافزون کتابخانه‌های تخصصی دیجیتالی، نمونه‌هایی چند از این شگردهای جدیدند که همه کشورها به یک اندازه از آنها بهره نمی‌گیرند.

۳. ما در دورانی موسوم به عصر سایبراسپیس^۱ زندگی می‌کنیم. در چنین موقعیتی حکومت‌ها بایستی این حقیقت را بپذیرند که اعمال محدودیت مستمر در برابر جریان رایج دیپلماسی فرهنگی سایر کشورها دیگر هیچ محلی از اعراب ندارد. انقلاب اطلاعاتی در عین حال که از یک‌تازی و قدرت مانور سابق بازیگردانان سیاست‌های فرهنگی به شکل قابل ملاحظه‌ای کاسته است، به جریان آزاد تبادل فرهنگی کمک شایانی نموده است بدیهی است در چنین شرایطی در برابر فرآیند فرهنگ‌پذیری و خطر زوال فرهنگ‌های ضعیف، به جای بازدارندگی و اعمال محدودیت، باید به تقویت فرهنگ‌سازی همت گمارد و از سیاست‌های بازدارنده در این عرصه اجتناب ورزید. تنها مقاومت توده‌ها (و نه حکومت‌ها) است که می‌تواند در برابر نفوذ جریان‌های فرهنگی متخالف موفق باشد.

۱. عنوان سایبراسپیس (Cyberspace) برای نخستین‌بار در رمانی تخیلی از ویلیام گیبسون (William Gibson) استفاده گردیده و به مکانی اطلاق می‌شد که در آنجا انسان‌ها داده‌های ذهن خود را با داده‌های رایانه‌ها عوض می‌کردند. این واژه به نظام گسترده رایانه‌های متصل به هم در جهان (The Net) و امکانات الکترونیکی فوق پیشرفته امنیتی، نظامی دولت‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی اشاره دارد و در ادبیات ارتباطی معرف عصر حاضر است.

۴. قدرت دیپلماسی هر کشور دقیقاً به اندازه قدرت آن کشور در «انگاره‌سازی» است. یعنی اینکه اگر کشوری نمی‌تواند انگاره‌ای متفاوت از خود نشان دهد نمی‌تواند در سیاست خارجی نیز موفق باشد.^(۱۵) ابداعات و نوآوری‌های فرهنگی به مثابه برگه‌های آس در دستان دیپلمات‌هاست. هرچه قوه خلاقیت و توان ابتکار عمل آنها بالاتر باشد، نسبت به سایرین، دیپلماسی موفقتری را به نمایش خواهند گذاشت. همچنین باتوجه به ارتباط تنگاتنگی که میان دیپلماسی فرهنگی و جریان رسانه‌ای وجود دارد، بهره‌مندی کشورها از ابداعات تکنولوژیک و فناوری‌های روز اطلاعاتی خود می‌تواند در جهت ارتقای سطح دیپلماسی فرهنگی کشورها به عنوان یک مزیت تلقی شود. مصداق این ویژگی را می‌توان در برخی کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا مشاهده کرد. آمریکا هم اکنون به تنهایی در حدود ۶۵٪ جریان بین‌المللی تلویزیون، ۵۰٪ سینما و ۴۵٪ ماهواره‌های جهان را در اختیار دارد.^(۱۶) که حاکی از برتری بلامنازع این کشور در عرصه ارتباطات (به عنوان بستر و زمینه اشاعه و توسعه فرهنگی) است. این توانمندی می‌تواند نقش یک کاتالیزور را در فرآیند اجرای دیپلماسی فرهنگی ایفا کند.

۵. پذیرش اصل «دگرگونی پدیده‌های وارد شده در فرهنگ جدید تحت شرایط خاص آن فرهنگ و شرایط خاص انتقال» و آنالیز موفق دیپلماسی فرهنگی براساس آن، منوط به اجتناب از ساده انگاری‌های افراطی اشاعه‌گرایی کلاسیک است. وجود پیچیدگی‌های مبتنی بر نسبی‌گرایی فرهنگی، کار دیپلمات را در این حوزه دشوار می‌کند. وی علاوه بر اینکه باید یک متخصص زبده امور فرهنگی و یا یک جامعه‌شناس خبره باشد، لازم است با تأنی در ماهیت فرهنگ حوزه‌ای که در آن فعالیت می‌کند، به شناخت دقیق علائق، نیازها و خلأها همت گمارده و با پرهیز از نقاط افتراق، سکان دیپلماسی را به سمت اشتراکات فرهنگی سوق دهد.

۶. تداوم حیات و اعتلای «دیپلماسی فرهنگی» بیشتر از آنکه به پیوستگی عناصر فرهنگی اشاعه یافته و ارتباط زنجیره‌ای اجزای یک گروه پدیده فرهنگی مربوط باشد، به همکاری دوجانبه و یا چندجانبه میان ملت‌هایی با فرهنگ‌های متباین وابسته است. دیپلماسی فرهنگی، یک خیابان دوطرفه است.^۱ هنگامی که [به عنوان یک دیپلمات فرهنگی] تلاش می‌کنیم تا برداشت مناسبی را از انگاره‌های ملی خود به

1. Cultural Diplomacy is a Two-Way Avenue.

مخاطبان خارجی ارائه نمائیم هرگز نمی‌بایست هویت فرهنگی ملت مقابل را نفی کنیم. این، شامل روانشناسی، طرز فکر، روش زندگی، آداب و سنن و تاریخ آنها می‌شود. موفقیت دیپلماسی فرهنگی در گرو گفتگوی میان فرهنگی و احترام متقابل است.^(۱۷) بحث را با این توضیح به پایان می‌بریم که تحلیل نواشاعه‌گرا علاوه بر پذیرش تأثیر بی‌چون و چرای مؤلفه‌هایی نظیر همجواری مجازی، کارکرد ابداعات، دگرگونی فرهنگ‌ها و وابستگی متقابل در جریان مبادلات فرهنگی، به روند شکل‌گیری فرهنگ‌ها بر پهنه تاریخی یا محور زمانی نیز توجهی خاصی داشته و سیر تحولات و دگرگشت^۱ پدیده‌ها را از این حیث نیز مورد تدقیق قرار می‌دهد.

یادداشت‌ها

1. <http://testus.diplomacy.edu/textus/Bin/Bviews/oview/Culuraldiplomacy/oview/asp>.
۲. ناصر فکوهی، **تاریخ اندیشه‌ها و نظریه‌های انسان‌شناسی**، چاپ سوم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، صفحات ۱۴۶-۱۴۴ و ۱۵۰-۱۴۹.
۳. همان.
۴. همان.
۵. کریستوفر گوردون و سایمون ماندی، **دیدگاه‌های اروپایی سیاست فرهنگی**، ترجمه: هادی غبرائی، چاپ اول، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی (با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها)، ۱۳۸۳، ص ۶۵.
6. www.state.gov/r/adocompd/rls.
۷. مصاحبه نگارنده با ونسان گریمو رایزن همکاری و فعالیت فرهنگی سفارت فرانسه در تهران پیرامون دیپلماسی فرهنگی دولت فرانسه در ایران، ۲۹ ژانویه و ۱۹ فوریه ۲۰۰۶ (نهم و سی‌ام بهمن‌ماه ۸۴).
۸. کلودریویر، **درآمدی بر انسان‌شناسی**، ترجمه: ناصر فکوهی، چاپ پنجم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۲۵۲ (این قسمت از بخش ضمیمه کتاب است که به قلم مترجم می‌باشد).
۹. فرهنگ رجایی، **مشکله‌ی هویت ایرانیان امروز**، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ، چاپ سوم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵، ص ۴.

۱۰. کلود ریویر، پیشین، ص ۱۴۲
 ۱۱. به نقل از حسین سلیمی، فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، چاپ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۳۸۴
 ۱۲. مصاحبه نگارنده با ناصر فکوهی دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران درخصوص گفتمان تغییر فرهنگی، سوم اسفند ماه، ۱۳۸۴
 ۱۳. دیوید رانفلت و جان آرکیلا، «ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطی در قلمرو دیپلماسی»، ترجمه: حمیدرضا انوری، فصلنامه فرهنگ و دیپلماسی، تهران: اداره کل هماهنگی‌های امور فرهنگی وزارت امور خارجه، سال اول، شماره ۲ و ۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۱۸۴. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع کنید به:
<http://www.vsip.org/oc/vd/vdr/ronarq/SA.99.htm>.
 ۱۴. «فرهنگ و دیپلماسی بررسی یک موضوع» گفتگوی دیجیتالی با یونس شکرخواه، فصلنامه فرهنگ و دیپلماسی، تهران: اداره کل هماهنگی‌های امور فرهنگی وزارت خارجه، سال اول، شماره ۲ و ۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۷۶.
 ۱۵. فرهنگ و دیپلماسی، بررسی یک موضوع، پیشین، ص ۲۷۳
 ۱۶. به نقل از حسین سلیمی، پیشین، ص ۳۸۶
17. Op.Cit., <http://textus.dipomacy.edu/cultural.Diplomacy>.